نظر صدیقی دستاویزی برای مخالفان مصدق شد

سلیمانی: بسیاری از مورخان و حتی بعضی از دوستان و یاران مصدق معتقد هستند که یکی از مهلک‌ترین اشتباهات او، انحلال مجلس هفدهم بود و به ویژه به مصاحبه دکتر غلامحسین صدیقی با دکتر کاتوزیان استناد می‌کنند. در این مصاحبه دکتر صدیقی عنوان می‌کند که من در همان زمان مخالف انحلال مجلس بودم اما رای ما در آن موقع در اقلیت بود و برنده نشدیم. این نکته بسیار مهمی است؛ اگرچه صدیقی وزنه مهمی در تاریخ معاصر ما است و یکی از بهترین یاران مصدق به شمار می‌آمد، اما این موضوع دستاویزی شد برای مخالفان مصدق که انحلال مجلس را یک اشتباه بسیار جدی تلقی کنند.

آیزنهاور گفت مصدق مرد بزرگی است

مالجو: ۱۰ روز بعد از کودتا اللهیار صالح نزد آیزنهاور می‌رود تا استعفای خود را اعلام و خداحافظی کند. او می‌گوید آیزنهاور معمولا چنین مواقعی پنج دقیقه وقت می‌گذاشت اما دیدار ما ۴۵ دقیقه طول کشید. آیزنهاور شروع به تعریف کردن از مصدق کرد. به او گفتم همین ۱۰ روز پیش بود که شما او را اله کردید. آیزنهاور پاسخ داد مصدق البته آدم بزرگی بود اما شما دو مساله را با هم اشتباه می‌گیرید؛ من به لحاظ شخصی از مصدق تعریف می‌کنم اما وقتی پای منافع امریکا به میان بیاید من باید کل دنیا را جمع کنم و به ملتم بدهم. اللهیار صالح می‌گوید در این وقت من به گریه افتادم.

وجه مغفول‌مانده در بررسی نهضت‌ملی

آقاجری: دکتر مصدق به عنوان قهرمان بزرگ نهضت ملی و معلم بزرگ مکتبی به نام مکتب مصدق در همان هفته‌ها و روزهای اولی که به نخست وزیری می‌رسد؛ به قوه قضاییه بخشنامه می‌کند که هر بدگویی و انتقادی از سوی هرکس علیه من و دولت من گفته شد، حق اینکه او را تحت تعقیب قرار دهید ندارید. آزادی‌های دموکراتیک در کنار اصلاحات اقتصادی که یک وجه مغفول مانده در بررسی نهضت ملی و مکتب مصدق است و همچنین تز اقتصاد منهای نفت، می‌توانست به تدریج ما را از چرخه باطلی که در آن گرفتار بودیم و هستیم خلاص کند زیرا نفت می‌تواند بسته به رفتار دولت‌ها نعمت باشد و می‌تواند بلای جان ملتی نیز باشد.

نشست «فرهنگ، اقتصاد، سیاست و نهضت ملی ایران» با سخنرانی هاشم آقاجری و محمد مالجو

مکتبی به نام مصدق

مبنای نهضت ملی، احیای یک هویت جمعی بر اساس خودباوری و نوعی ناسیونالیزم انسانی، مدنی و دموکراتیک بود

۲۹ اسفند ۱۳۲۹ شمسی

۶۶ سال پس از ملی شدن صنعت نفت

عاطفه شمس

۶۶ سال از روزهای پرالتهاب اسفندماه ۱۳۲۹ می‌گذرد. روزهایی که ملت ایران کوشید نفت خود را ملی کند. متن تصمیم مورخ ۱۷ اسفندماه سال ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت از این قرار بود:

«نظر به اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می‌نماید.» مجلسین شورا و سنا با تایید نظر کمیسیون دو تبصره بر آن اضافه کردند: تبصره اول به کمیسیون اجازه می‌داد که در صورت لزوم از کارشناسان داخلی و خارجی دعوت کند و از نظر آنان کمک بگیرد. تبصره دوم به نمایندگان مجلس حق می‌داد که پیشنهادها و نظریات خود را ظرف مدت ۱۵ روز به کمیسیون بدهند و برای توضیح مطالب خود در جلسات کمیسیون حضور یابند.

مقصود از پیشنهاد ملی شدن که «مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته» پیشنهادی است که در ۸ آذرماه ۱۳۲۹ به امضای پنج نفر: دکتر مصدق، حائری‌زاده، صالح، مکی و دکتر شایگان، به کمیسیون مخصوص داده شد ولی در آن تاریخ به تصویب نرسید و همچنان معلق باقی ماند. با تصمیمی که کمیسیون مخصوص نفت در ۱۷ اسفندماه سال ۱۳۲۹ گرفت و ۱۸ نفر اعضای کمیسیون آن را امضا کردند پیشنهاد مورخ ۸ آذرماه از تعلیق درآمد و قبول شده تلقی گردید. از این پیشنهاد بعدها به عنوان اصل ملی شدن نفت یاد شده و همان است که در تمام دوران حکومت دکتر مصدق اساس و مبنای مذاکرات بود و ما نظر به اهمیت موضوع متن پیشنهاد را در اینجا می‌آوریم:

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.»[1]

گروه فرهنگ، تاریخ و پژوهش‌های میان رشته‌ای با همکاری پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، در چهارمین نشست خود با عنوان «فرهنگ، اقتصاد، سیاست و نهضت ملی ایران» با سخنرانی هاشم آقاجری استاد تاریخ دانشگاه تربیت مدرس و محمد مالجو اقتصاددان، به بحث درباره دکتر مصدق و رخدادهایی که منجر به ملی شدن صنعت نفت شد؛ پرداخت. آقاجری، با بیان اینکه امروز نهضت ملی ایران را بدون نام مصدق نمی‌توان شناخت گفت نهضت ملی در چارچوب مکتب مصدق فقط یک نهضت اقتصادی یا چالش و چانه‌زنی بر سر مقداری کم یا زیاد عواید نفتی نبود بلکه مکتب احیای مشروطیت و اهداف مشروطیت در همه زمینه‌ها و البته حول یک مبارزه ضد استعماری در مقابل کمپانی نفتی انگلیس و دولت متبوع آن بود. مالجو نیز به سوالی پرداخت که همواره ذهن تحلیلگران زیادی را به خود مشغول داشته است؛ اینکه چرا مردم در جریان کودتای ۲۸ مرداد، از خود رفتار منفعلانه نشان دادند. وی تأکید کرد در آن زمان گرچه ما به یکسری مسائل آگاه بودیم اما زمان لازم داشتیم تا آنها را به تجربه بگذاریم و جزیی از تربیت ما شود. دینامیکی که جامعه ما همیشه بر اساس آن عمل کرده، آزمون و خطا است. البته اندیشه‌های فلسفی در آن وجود داشته و شخصیت‌های بزرگی نیز داشته‌ایم اما آنها متغیرهای اصلی نبوده‌اند. جامعه ما در زمان کودتای ۲۸ مرداد، در واقع، تعریفی از این مفهوم بود یعنی به لحاظ رفتار مدنی و برخورداری از یک فرهنگ مدنی در عمل، در حدی نبود که خودجوش به صحنه بیاید و چشم به راه دستور پیشرو نباشد. در ادامه گزارشی از این نشست را می‌خوانید.

ثمرات فرهنگی نهضت ملی

هاشم آقاجری

استاد دانشگاه تربیت مدرس

نهضت ملی، در یک چشم‌انداز وسیع، فاز تکاملی جدید در ادامه پروژه انقلاب مشروطیت بود. مشروطیت، از یک جهت پروژه و از جهتی پروسه بود که الزاما پروسه و فرآیندی که طی شد، به خصوص از بعد از قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بالاخره استقرار سلطنت آمرانه و اقتدارگرای شبه مدرنیستی رضاشاهی، دقیقا با آن طرح و پروژه‌ای که به خصوص در متن قانون اساسی مشروطه به لحاظ حقوقی نهادینه شده بود، همخوانی نداشت. برای اینکه ارزیابی درستی از نهضت مشروطیت داشته باشیم باید به سرشت و اهداف جنبش مشروطیت، ارجاعی بدهیم. به طور خلاصه، جنبش مشروطیت و پروژه‌ای که نهایتا به صورت یک متن حقوقی درآمد، از یک سو خواهان نفی استبداد و استقرار نوعی حکومت مردمی، سپردن حق تغییر سرنوشت مردم به دست آنها، تحدید و ضابطه مند کردن سلطنت، ایجاد نهادهای انتخابی و دموکراتیک مثل پارلمان و انجمن‌های ایالتی-ولایتی و در یک کلمه آزادی و دموکراسی براساس حکومت قانون و بعد بر مبنای این دو، خواهان دستیابی به استقلال ملی، قطع نفوذ و سلطه استعماری قدرت‌های بزرگ و بعد نیز فایق آمدن بر عقب‌ماندگی تاریخی ایران در زمینه‌های گوناگون بود. حکومت قانون، استقلال، آزادی، نوعی بازتولید عادلانه منابع و در مجموع، پیشرفت و توسعه و ترقی ایران در زمینه‌های مختلف، هسته سخت و اصلی پروژه مشروطیت بود. پروژه‌ای که باید دولت- ملت‌سازی مدرن را نیز انجام بدهد و همه این اهداف را در چارچوب آن، به وجود آورد. پروژه ملت- دولت‌سازی نهادینه شده در متن حقوقی مشروطیت نیز پروژه‌ای بود با سرشت ملی، دموکراتیک و مدنی؛ به عبارت دیگر، مشروطیت می‌خواست دولت- ملت مدرنی بسازد و ایران را به مثابه یک واحد بزرگ همبسته و بر مبنای آزادی‌ها و حقوق برابر -قانونی آحاد ایرانیان و مشارکت آنها و تاسیس نهادهای دموکراتیک مثل پارلمان، انجمن‌ها و همین‌طور مطبوعات آزاد، اتحادیه‌ها، تشکل‌ها و نهادهای مردم نهاد در زمینه‌های مختلف، از ایران یک ملت نوین بسازد.

ناسیونالیزمی که در مشروطیت مطرح بود غیرنژادپرستانه و دموکراتیک و مدنی بود که می‌خواست وحدت ایران را در کثرت قومی و زبانی متجلی سازد. این پروژه البته در میانه راه عملا به یک پروژه ناتمام تبدیل شد. با فرآیندی که در اثر تحولاتی که بعد از به توپ بستن مجلس اتفاق افتاد و بعد از بی‌تجربگی که جناح‌های مختلف مشروطه خواه بعد از مجلس دوم از خود نشان دادند و به دلیل دخالت‌های قدرت‌های امپریالیستی به خصوص روسیه و انگلیس و عقد قراردادهای مختلف درباره تقسیم ایران مثل قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و بعد جنگ جهانی اول و قحطی و بیماری و فاجعه بزرگی که در جریان آن جنگ بر سر ایران آمد و بالاخره، کودتای سوم اسفند و استقرار رژیمی که در جهت اهداف انگلیسی‌ها برای سد نفوذ بلشویزمی که در روسیه بر سر کار آمده بود برای تضمین نفت و تداوم قرارداد دارسی در زمان رضاشاه، فرآیند مشروطیت در عمل از پروژه آن فاصله گرفت و آنچه در این دوره اتفاق افتاد حفظ پوسته‌ای از مشروطیت در زمینه‌های سخت افزاری مثل احداث راه آهن، دانشگاه، وارد کردن برخی کارخانه‌ها و صنایع و مانند آنها و از بین بردن هسته درونی و اصلی مشروطیت بود.

نهضت ملی و مکتب مصدق

باوجود ۱۳ سال تبعید در دوره رضاشاه و پس از خانه‌نشینی به دلیل مخالفت با اقدامات غیرقانونی انجام شده در تغییر سلطنت بعد از مجلس پنجم و ششم، در مجلس چهاردهم و بعد شانزدهم زمینه‌هایی فراهم شد که دکتر مصدق به عنوان یکی از چهره‌های مشروطیت، مجددا وارد صحنه مبارزه ملی و آزادیخواهانه ایران شود و ما امروز نهضت ملی ایران را بدون نام مصدق نمی‌توانیم بشناسیم. من نام مکتب نهضت ملی را مکتب مصدق می‌گذارم؛ نهضت ملی در چارچوب مکتب مصدق فقط یک نهضت اقتصادی یا چالش و چانه‌زنی بر سر مقداری کم یا زیاد عواید نفتی نبود بلکه مکتب احیای مشروطیت و اهداف مشروطیت در همه زمینه‌ها و البته حول یک مبارزه ضد استعماری در مقابل کمپانی نفتی انگلیس و دولت متبوع آن بود.

با اینکه ظاهر نهضت ملی و مساله اصلی مورد مناقشه مساله نفت بود اما می‌دانیم که دکتر مصدق در واقع، برای مواجهه با این مساله به خوبی می‌دانست که باید ابعاد گوناگون را برای برقراری اتصال و از بین بردن انقطاعی که در تحول بینا نسلی بعد از مشروطیت تا دهه ۲۰ اتفاق افتاده بود، در نظر داشته باشد؛ لذا مبنای نهضت ملی و مکتب مصدق احیای یک هویت، روح جمعی و ملی براساس خودباوری و نوعی ناسیونالیزم انسانی، مدنی و دموکراتیک بود. ملت ایران باید با وجود تحقیری که شده بود دوباره به خود برمی‌گشت و احساس می‌کرد که به عنوان یک ملت با یک سابقه تاریخی و تمدنی بسیار بزرگ، می‌تواند و برای اینکه این توانستن را نشان دهد بهترین مورد صنعت نفت بود. اگر ایرانیان می‌توانستند صنعت نفت را به عنوان پیچیده‌ترین صنعتی که در آن زمان در ایران و خاورمیانه و آسیا وجود داشت بعد از خلع ید، خود اداره کنند می‌توانستند توانایی خود را در جهان جدید پسا جنگ جهانی دوم نشان دهند. بر مبنای این هویت که اصلا با اسلام در تضاد نبود و اسلامیت و ایرانیت نیز در سخنان مصدق به عنوان سنتز هویت تاریخی ایرانیان را در طول ۱۴۰۰ سال ساخته بود، مکتب مصدق و نهضت ملی در سیاست خارجی و در راستای استقلال طلبی این نهضت تز موازنه منفی را مطرح کرد.

نمادسازی وارونه دهه‌های اخیر ایران

مصدق نماینده بزرگ این نظریه است که البته پیشینیانی نیز همچون مدرس، امیرکبیر، قائم‌مقام و نمایندگان راستین ایران و ایرانی داشت که ناسیونالیست‌های آزادیخواه و ضد استعمار و دموکراتیک و مدنی و در عین حال انسانی و انسان دوستی بودند. مصدق در حوزه سیاست داخلی تز اصلاحات انتخاباتی و احیای اصول آزادیخواهانه و حقوق اساسی ملت را در قالب لایه‌ها و اقدامات مختلف اتخاذ کرد. گرچه در یکی- دو دهه اخیر شاهد نوعی نمادسازی‌وارونه در ایران هستیم، به این معنا که قهرمانان اصیل ملت ایران در زمینه‌های استقلال و آزادی و عدالت به حاشیه رفته و قهرمانانی که به نوعی قابل مقایسه با مصدق نیستند مطرح شده‌اند. شما مصدق را با قوام‌السلطنه مقایسه کنید که در سال‌های اخیر عده زیادی طرفدار او شده اند؛ کسی که برای رسیدن به قدرت حاضر است وارد لابی با سفارتخانه‌های خارجی و انگلیس شود، کسی که هیچ اعتقادی به آزادی، دموکراسی و حقوق مردم ندارد و بنابراین، بعد از رسیدن به نخست‌وزیری در مجلس پانزدهم، تلاش وسیعی می‌کند تا با ساختن حزب دموکرات و تقلب در انتخابات، یک مجلس فرمایشی مطیع بسازد و منویات خود را پیش ببرد. از کسانی مثل سید ضیا عبور می‌کنیم که نسبت به قوام، اوضاع بدتری دارد. اما با تقی‌زاده مقایسه کنید؛ کسی که با اینکه جزو رهبران صدر مشروطیت بود متاسفانه -به اعتراف خود- به عنوان وزیر دارایی رضا شاه به آلت فعلی تبدیل می‌شود و یکی از ننگین‌ترین قراردادهای تاریخ معاصر ایران را به امضا می‌رساند و بعد خود او وقتی در مجلس به او اعتراض می‌شود، می‌گوید: چاره‌ای نداشتم من، آلت فعل بودم، فاعل شخص دیگری بود. دکتر مصدق به عنوان قهرمان بزرگ نهضت ملی و معلم بزرگ مکتبی به نام مکتب مصدق در همان هفته‌ها و روزهای اولی که به نخست وزیری می‌رسد؛ به قوه قضاییه بخشنامه می‌کند که هر بدگویی و انتقادی از سوی هرکس علیه من و دولت من گفته شد، حق اینکه او را تحت تعقیب قرار دهید ندارید. آزادی‌های دموکراتیک در کنار اصلاحات اقتصادی که یک وجه مغفول مانده در بررسی نهضت ملی و مکتب مصدق است و همچنین تز اقتصاد منهای نفت، می‌توانست به تدریج ما را از چرخه باطلی که در آن گرفتار بودیم و هستیم خلاص کند زیرا نفت می‌تواند بسته به رفتار دولت‌ها نعمت و می‌تواند بلای جان ملتی نیز باشد.

نمادسازی‌های وارونه

آقاجری: در یکی- دو دهه اخیر شاهد نوعی نمادسازی‌وارونه در ایران هستیم؛ به این معنا که قهرمانان اصیل ملت ایران در زمینه‌های استقلال و آزادی و عدالت به حاشیه رفته و قهرمانانی که به نوعی قابل مقایسه با مصدق نیستند مطرح شده‌اند. شما مصدق را با قوام‌السلطنه مقایسه کنید که در سال‌های اخیر عده زیادی طرفدار او شده‌اند؛ کسی که برای رسیدن به قدرت حاضر است وارد لابی با سفارتخانه‌های خارجی و انگلیس شود، هیچ اعتقادی به آزادی، دموکراسی و حقوق مردم ندارد و بنابراین، بعد از رسیدن به نخست‌وزیری در مجلس پانزدهم، تلاش می‌کند تا با ساختن حزب دموکرات و تقلب در انتخابات، یک مجلس فرمایشی مطیع بسازد و منویات خود را پیش ببرد. از کسانی مثل سید ضیا عبور می‌کنیم که نسبت به قوام، اوضاع بدتری دارد. اما با تقی‌زاده مقایسه کنید، کسی که با اینکه جزو رهبران صدر مشروطیت بود متاسفانه -به اعتراف خود- به عنوان وزیر دارایی رضا شاه به آلت فعلی تبدیل می‌شود و یکی از ننگین‌ترین قراردادهای تاریخ معاصر ایران را به امضا می‌رساند و بعد خود او وقتی در مجلس به او اعتراض می‌شود می‌گوید: چاره‌ای نداشتم من، آلت فعل بودم، فاعل شخص دیگری بود.

چرایی رفتار منفعلانه جامعه کودتای ۲۸ مرداد

محمد مالجو

اقتصاددان

موضوع بحث من بسیار جزیی است و در سال‌های اخیر همواره به عنوان یک سوال برای خود من و دانشجویانم مطرح بوده است. اینکه چرا مردم در جریان کودتای ۲۸ مرداد، از خود رفتار منفعلانه نشان دادند. من درباره این موضوع و نظریاتی که درباره آن وجود دارد و آنچه خود به آن رسیده‌ام بحث خواهم کرد. می‌دانیم که در این روز، عده‌ای با چماق به سمت دفاتر و مراکز اداری راه می‌افتند و بر اساس آنچه که در کتاب‌های تاریخی آمده اوباش و افراد شعبان جعفری تا ساعت ۱۰ حمله می‌کنند -که البته شعبان جعفری تا ظهر در زندان بوده است- و از آن به بعد اوضاع به دست ارتش می‌افتد و آنها به تدریج بیرون می‌آیند. در تعدادی از مصاحبه‌ها از جمله یکی از مصاحبه‌های خود مرحوم داریوش فروهر آمده که وقتی او را وسط معرکه می‌بینند که کناری ایستاده، به او حمله‌ور شده و به سختی کتکش می‌زنند. او می‌گوید این گروه حدود صد نفر بودند و از این تعداد حدود ۸۰ نفر پلیس و شاید حدود بیست نفر لباس شخصی بودند. در این روز مردم به تماشا ایستاده بودند و بنا بر روایت انور خامه‌ای خیلی‌ها با بهت زدگی و سکوت فقط نظاره‌گر بودند. او می‌گوید من می‌دانم همه آنها طرفدار مصدق بودند اما یک نفر از آن جمعیت بیرون نیامد شعار زنده باد مصدق سر دهد. این بهت زدگی تنها در مردم نبود بلکه در اطرافیان مصدق و حتی کسانی که در خانه او بودند نیز وجود داشت. من با این روز کار دارم؛ به هر حال کار با ارزش جنبش ملی شدن صنعت نفت انجام شده بود اما این رفتار منفعلانه مردم در برخی از بزنگاه‌ها هنوز جای پرسش و تامل دارد. در قیام ۳۰ تیر با انرژی آمدند در مشروطه نیز تعدادی شهید شدند اما وقتی مجلس به توپ بسته شد عده زیادی حتی از رهبران انقلاب مشروطه مثل سید محمد طباطبایی در لاک خود فرو رفتند. ناظم‌الاسلام گزارش این افراد را می‌دهد و اینکه خود او چقدر افسرده شده است. این افسردگی در مردم ایران و حتی در سخنان آیت‌الله نایینی نیز وجود دارد و در نتیجه آن بود که گفتمان قانون خواهی در مقابل مشروطیت به گفتمان تامین امنیت در دوره رضاخان تبدیل شد. این افسردگی همیشه وجود داشته یعنی یک انفجار و به دنبال آن، افسردگی بوده است.

جامعه ایران، کلنگی نیست

من با این تئوری که می‌گوید جامعه ایران کلنگی است و با این توجیه ما را در یک سیکل باطل می‌اندازد موافق نیستم. برای اینکه بتوانیم جایگاه رفتار مردم ایران را در روز ۲۸ مرداد بررسی کنیم باید به یک نظریه برسیم که قادر باشد رفتار مردم را از مشروطه تا به امروز، در یک نگاه ساختاری کلان بررسی کند. طبق این نظر، رفتار جامعه ما رو به جلو است. بعد از اینکه تبیین شد، مشخص می‌شود که وزن جایگاه رفتار مردم در لحظه‌ای از تاریخ چقدر است یا چگونه می‌توان آن را ارزیابی کرد. بنابراین، من قصد ندارم با نگاه کارکردگرایی صرفا این مقطع را برش زده و بررسی کنم کما اینکه با حوادث آن روز، این گونه نیز رفتار شد. به هر حال، طرفداران سلطنت، ۲۸ مرداد را روز قیام ملی نامیدند و هر سال آن را جشن می‌گرفتند مخالفین نیز علاوه بر اینکه امریکا، انگلیس، دربار و بخشی از روحانیت و به خصوص انفعال حزب توده که از امکانات بیشتری برخوردار بود را مقصر می‌دانند، بخشی از تقصیر و انفعال را نیز بر عهده مردم می‌گذارند. این موضوع را ما چگونه باید ببینیم؛ در این میان، مدتی است یک نظریه آمده مربوط به داریوش بایندر که تقریبا صورت مساله را حل می‌کند و اگر درستی نظریه او را بپذیریم، پاسخ خود را گرفته‌ایم. او میانه را می‌گیرد؛ به این معنا که می‌پذیرد کودتایی بوده که امریکایی‌ها آن را طراحی کرده و پشت آن بوده‌اند اما از نظر او، در آن روز شکست خورد و دیگر تمام شد ولی در روز موعود یعنی ۲۸ مرداد این مردم بودند که به دلیل ترس از کمونیستی شدن ایران و... به پیروزی کودتاچی‌ها وجه ملی دادند، پس مردم منفعل نبودند. او گزارش‌های دیگر مثل گزارش کرومیت روزولت که مامور ارشد سازمان سیا و کارگردان کودتا بود را باور ندارد و معتقد است او داستانی مثل فیلم‌های هالیوودی نوشته است.

منافع ما در برابر منافع همه دنیا

دیدگاه‌های زیاد دیگری نیز وجود دارد اما به امروز برگردیم. دو رییس جمهور یعنی بیل کلینتون و اوباما شرکت در کودتا را پذیرفته‌اند و وزیر خارجه کلینتون، آلبرایت بابت آن عذرخواهی کرده است. اگر ما یک دولت قوی داشتیم می‌توانست از امریکا خسارت بگیرد یعنی اگر جای ما با امریکا عوض می‌شد و این شراکت در سقوط یک دولت ملی از سوی ما انجام می‌گرفت حتما آنها خواهان خسارت و جریمه می‌شدند. همچنان که در برخی مواقع با حدس یا توهم طرفداری ما از برخی جریانات، میلیاردها دلار ما را بلوکه کردند. پس یک دولت نمی‌تواند رسما یک مساله تاریخی را بپذیرد علاوه بر اینکه خیلی مهم است. بعد از کودتا، زاهدی از اللهیار صالح می‌خواهد که به سفارت خود در امریکا ادامه دهد اما او امتناع کرده و می‌گوید تا به امروز من از پله‌های این سفارت بالا رفتم و گفتم مصدق چنین و چنان است، چهره ملی است و ما در حال پیشرفت هستیم، حال حرف‌های خود را پس بگیرم؟ ۱۰ روز بعد نیز نزد آیزنهاور می‌رود تا استعفای خود را اعلام و خداحافظی کند، چون پیش از این در دوره‌ای با یکدیگر همکلاسی بودند. او می‌گوید آیزنهاور معمولا چنین مواقعی پنج دقیقه وقت می‌گذاشت اما دیدار ما ۴۵ دقیقه طول کشید. آیزنهاور شروع به تعریف کردن از مصدق کرد. به او گفتم همین ۱۰ روز پیش بود که شما او را اله کردید. آیزنهاور پاسخ داد مصدق البته آدم بزرگی بود اما شما دو مساله را با یکدیگر اشتباه می‌گیرید؛ من از لحاظ شخصی از مصدق تعریف می‌کنم اما وقتی پای منافع امریکا به میان بیاید من باید کل دنیا را جمع کنم و به ملتم بدهم. اللهیار صالح می‌گوید که در این وقت من به گریه افتادم. یعنی رییس‌جمهور وقت امریکا و رییس‌جمهورهای بعدی آن باید دروغ بگویند، همه اینها داستان‌های هالیوودی باشد تا نظریه آقای بایندر درست از آب دربیاید! این باور کردنی نیست.

پروسه تفکیک‌ناپذیر نهضت ملی

اگر نهضت ملی را یک پروسه تلقی کنیم، هیچ جزیی از آن از بقیه اجزا قابل تفکیک نیست. به شهادت اسناد و مدارک معتبر آن روزگار که اسناد منتشر شده انگلیسی نیز آن را تایید می‌کنند، درست بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آنها کلید کودتا را می‌زنند و در ششم مردادماه یعنی یک هفته بعد از مصدق و تشکیل دولت او، سفارت انگلیس در تهران از وزیر امورخارجه خود می‌خواهد کسی را پیدا کند تا در ایران، نقش ژنرال نجیب در مصر را بازی کند تا از طریق کودتا، مصدق کنار برود. آنها چهار نفر را معرفی می‌کنند اما می‌گویند که زاهدی از همه مهم‌تر است گرچه او نیز خیلی آدم قوی‌ای نیست.

مظفر بقایی نیز که در بین ایرانی‌ها یک چهره بسیار مرموز بود در کیهان ۲۱ مهر ۳۱ رسما اعلامیه یک دولت را چاپ می‌کند که کودتایی توسط او به همراه کانون افسران بازنشسته کشف شده و ماجرا شروع می‌شود؛ مخالفت آیت‌الله کاشانی و بعد ۹ اسفند که قرار بود به طور خودجوش ایشان را به قتل برسانند و قبل از آن، قیام ابوالقاسم‌خان بختیاری که به تحریک زاهدی شکل گرفت. بعد از ایجاد این همه درگیری، بزرگان مجلس و دیگران جمع می‌شوند و تصمیم می‌گیرند هیاتی را ایجاد کنند تا اختلافات مصدق و شاه حل شود. این هیات که فقط سه نفر از آنان طرفدار مصدق و بقیه همگی طرفدار دربار و کاشانی بودند به این نتیجه می‌رسند که شاه طبق قانون اساسی مشروطه باید سلطنت کند و فاقد مسوولیت است اما در آخر، بقایی زیر بازی می‌زند و فراکسیون آنها مجلس را از اکثریت می‌اندازد و به قدری جنجال می‌کنند که این تصمیم عملی نمی‌شود. اگر به نتیجه می‌رسید، مشکل حل می‌شد و به کودتا نیز نمی‌رسید.

حل نشد و نباید حل می‌شد زیرا در واقع، ادامه این پروژه، قتل افشار طوسی بود که هر دو مورد را خود مظفر بقایی کارگردانی کرد و رادیو ایران در آن زمان، ۲۸ صفحه اتهامات مظفر بقایی را برای مردم خواند. مسجل بود که دست زاهدی نیز در کار بود و هرچه جلوتر بیاییم همه اینها به هم مرتبط هستند. گزارش کرومیت روزولت با خاطرات ثریا همسر شاه و خواهر شاه همه با هم همخوانی دارد و ممکن نیست که همه با هم دروغ باشند. ثریا می‌گوید که ۱۳ مرداد ماه، روزولت با شاه ملاقات می‌کند، شاه مردد و گرفتار هیبت مصدق بود و وقتی روزولت تردید او را می‌بیند، تهدید می‌کند که در صورت مخالفت او، ایران را ترک می‌کند و می‌گوید بدانید که امریکا اجازه نخواهد داد ایران کمونیستی شود.

سازه‌ای به نام کودتا

مالجو: طرح کودتا در فروردین و اردیبهشت در واشنگتن به تصویب نهایی رسیده، بعد به لندن می‌آید و نهایتا در ۲۱ تیر یعنی درست ۳۷ روز قبل از کودتا به امضای آیزنهاور و چرچیل می‌رسد. وقتی همه این حوادث را کنار یکدیگر می‌گذاریم، سازه‌ای به نام کودتا و سقوط مصدق ایجاد می‌شود. دقیقا در اسناد آمده که طراحان کودتا معتقد بودند که اگر مصدق پیروز شود منافع آنها در سراسر دنیا از بین می‌رود. عصر ظهور ناسیونالیسم بود و آنها در خیلی از کشورها سرمایه‌گذاری و کودتا کرده بودند، تنها مصدق نبود و تازه داشتند این داستان را برای کودتاهای بعدی می‌نوشتند.

آیزنهاور نیز بعدها امضای حکم عزل مصدق توسط شاه را حاصل برخورد تند خود با او می‌داند.

دریافت مدنی براساس آزمون و خطا

هنوز نه بحث انحلال مجلس است و نه انتخابات انجام شده است. بنا بر اسناد، می‌دانیم که طرح کودتا در فروردین و اردیبهشت در واشنگتن به تصویب نهایی رسیده، بعد به لندن می‌آید و نهایتا در ۲۱ تیر یعنی درست ۳۷ روز قبل از کودتا به امضای آیزنهاور و چرچیل می‌رسد. وقتی همه این حوادث را کنار یکدیگر می‌گذاریم، سازه‌ای به نام کودتا و سقوط مصدق ایجاد می‌شود.

دقیقا در اسناد آمده که طراحان کودتا معتقد بودند که اگر مصدق پیروز شود منافع آنها در سراسر دنیا از بین می‌رود. عصر ظهور ناسیونالیسم بود و آنها در خیلی از کشورها سرمایه‌گذاری و کودتا کرده بودند، تنها مصدق نبود و تازه داشتند این داستان را برای کودتاهای بعدی می‌نوشتند. بنابراین، روایت بایندر نیز به‌شدت زیر سوال می‌رود و باز پرسش آغاز بحث من باقی می‌ماند که چرا مردم ما در روز ۲۸ مرداد منفعل بودند.

نگاه من به تاریخ، نگاه تمدن محور است؛ یعنی حرکت تاریخ را از مسیر مطالعه زندگی انسان در شهرها می‌بینم و باورم بر این است که تمدن در شهر و در مدینه اتفاق می‌افتد. آنچه قبل از شهر است، مقدمات تمدن است حتی شهرهایی که به لحاظ فیزیکالی دارای معماری شهری هستند الزاما دارای تمدن نیستند. تمدن و مدنیت در شهری وجود دارد که تا حدی از حقوق قابل اجرا و با ضمانت در اجرا برخوردار باشد. حال مهم نیست که این حقوق چقدر است اما از جایی، این استارت زده شده است. شهرهایی در تاریخ وجود دارند که اگر چه کوچک هستند اما ساکنان آن به نحوی در مدیریت شهر سهیم هستند.

پس من دو شهر را در طول تاریخ باید بررسی کنم؛ یکی، شهری که به ساکنان خود امکان می‌دهد حدی از مشارکت را در اداره شهر داشته باشند و در آنها افراد دارای فرهنگ عمومی و تجربی می‌شوند و خود را بروز می‌دهند. برخلاف این، شهرهایی نیز وجود دارند که مردم آن در کوچه پس کوچه‌ها رانده می‌شوند و فرهنگ در آنها درون گرا است. سوال من این است که اگر ۲۸ مرداد در یک کشور پیشرفته و مدنی اتفاق می‌افتاد آیا واقعا مردم همچنان منفعلانه کنار می‌نشستند؟ در ۲۸ مرداد چشم همه به یافتن یک رهبر بود به همین دلیل نیز مصدق را مقصر می‌دانستند اما در ایران ما از زمان مشروطه مشارکت را شروع کردیم و صاحب قانون و پارلمان شدیم و مردان و زنان به میدان آمدند. در دوره رضاشاه فاصله‌ای ایجاد شد اما بعد از سقوط رضاشاه به مدت ۱۲ سال، ما یک آزادی نسبی داشتیم و باز جامعه فعال شد. به همین شکل تا به امروز، از طریق این نظریه ما بر پایه میزان مشارکت خود، به یک دریافت مدنی می‌رسیم و این در تاریخ معاصر و در جامعه ما از طریق آزمون و خطا به وجود آمد.

جامعه مدنی؛ انعکاس حقوق در رفتار

در چارچوب این نظریه نمی‌توان گفت که مردم ایران به صورت انرژیک کاری را انجام نمی‌دهند، همان‌گونه که این اتفاق را در انقلاب اسلامی دیدیم. اما چرا وقتی در سال‌های بعد از آن در مواردی با برخی نواقص مواجه شدیم خیلی از کسانی که عاشق این انقلاب بودند -از جمله خود من- سکوت کردیم؟

حرف زدن دلیل بر انداختن نیست اما یک فرد غیرمدنی که هنوز مدنیت در رفتار او انعکاس نیافته، نمی‌ترسد و حرف خود را می‌زند زیرا قصد تفریح ندارد و حرف او بر پایه مبانی حقوقی است اما قبل از آن، آدم‌ها می‌ترسند و این ترس تاریخی است. البته بخش اعظمی از این ترس تاریخ با انقلاب ۵۷ ریخته شد و ما بالغ‌تر شدن رفتار خود را می‌بینیم. اگر در ۷ اسفند، ۳۰ درصد مردم با تمام فقدان‌ها پیروز می‌شوند به دلیل اعتماد به نفسی است که در مردم به وجود آمده و آنها می‌توانند با چند پیام گرد یکدیگر جمع شوند و اراده خود را عملی کنند. در ۲۸ مرداد چنین چیزی وجود نداشت، به همین دلیل فروهر می‌گوید درست است که گرچه سر من شکسته شد اما نباید به بیمارستان می‌رفتم باید دوباره به خیابان می‌آمدم تا دستم را نیز بشکنند، باید مردم را جمع کرده و به میدان می‌آوردم.

یک جامعه که مدنی است حقوق در رفتار او منعکس می‌شود یعنی اگر فیلسوف هم باشیم معلوم نیست که رفتارمان مدنی باشد. پس دانایی الزاما با خود عمل به همراه نمی‌آورد. من این ایرادی که به مشروطه گرفته می‌شود و اینکه می‌گویند ساقط است چون توطئه بریتانیا بوده زیرا در آبشخور یک استبداد و دیکتاتوری ریخت را رد می‌کنم و می‌گویم گرچه ما به یکسری مسائل آگاه بودیم اما زمان لازم داشتیم تا آنها را به تجربه بگذاریم و جزیی از تربیت ما شود. پس دینامیکی که من می‌خواهم اینجا به آن برسم و جامعه ما نیز همیشه بر اساس آن عمل کرده، آزمون و خطا است. البته اندیشه‌های فلسفی در آن وجود داشته و شخصیت‌های بزرگی نیز داشته‌ایم اما آنها متغیرهای اصلی نبوده‌اند. همین رفتار جامعه ما به صورت آزمون و خطا در حال رسیدن به یک مدنیت تجربی است که پایه آن حقوق است.

جامعه ما در زمان کودتای ۲۸ مرداد، در واقع، تعریفی از این مفهوم بود یعنی به لحاظ رفتار مدنی و برخورداری از یک فرهنگ مدنی در عمل، در حدی نبود که خودجوش به صحنه بیاید و چشم به راه دستور پیشرو نباشد.

منبع: موحد، محمدعلی؛ خواب آشفته نفت؛ ج۱؛ صص ۵-۱۳۴؛ تهران؛ نشر کارنامه. ۱۳۷۸

مدنیت تجربی

مالجو: من ایرادی که به مشروطه گرفته می‌شود و اینکه می‌گویند ساقط است چون توطئه بریتانیا بوده زیرا در آبشخور یک استبداد و دیکتاتوری ریخت را رد می‌کنم و می‌گویم گرچه ما به یکسری مسائل آگاه بودیم اما زمان لازم داشتیم تا آنها را به تجربه بگذاریم و جزیی از تربیت ما شود. پس دینامیکی که من می‌خواهم اینجا به آن برسم و جامعه ما نیز همیشه بر اساس آن عمل کرده، آزمون و خطا است. همین رفتار جامعه ما به صورت آزمون و خطا در حال رسیدن به یک مدنیت تجربی است که پایه آن حقوق است. جامعه ما در زمان کودتای ۲۸ مرداد، در واقع، تعریفی از این مفهوم بود یعنی به لحاظ رفتار مدنی و برخورداری از یک فرهنگ مدنی در عمل، در حدی نبود که خودجوش به صحنه بیاید و چشم به راه دستور پیشرو نباشد.

«نفت، نقطه جریان‌ساز دیروز و امروز» با سخنرانی هاشم آقاجری و کریم سلیمانی

شرکت نفت یا دولت در دولت؟

سیاستنامه| نشست «نفت؛ نقطه جریان‌ساز دیروز و امروز» طی روزهای اخیر به همت انجمن دانشجویی تاریخ، با سخنرانی هاشم آقاجری، استاد دانشگاه تربیت مدرس و کریم سلیمانی، استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد. آقاجری با بررسی ابعاد مختلف قرارداد ۱۹۳۳ و با تاکید بر بعد سیاسی آن گفت این قرارداد، استقلال سیاسی ایران را نابود و به تبع آن آزادی مردم ایران را پایمال می‌کرد و این بعدی است که دکتر مصدق به ویژه بر آن تاکید داشت. در ادامه نیز از آنجا که موضوع عملکرد مصدق، نفت و واقعه کودتا در ربط با یکدیگر قرار دارند، سلیمانی، محوریت بحث خود را بر قانونی یا غیرقانونی بودن انحلال مجلس هفدهم از سوی مصدق و نامه‌های شاه برای عزل او و نصب زاهدی قرار داد و به تحلیل این دو موضوع پرداخت. سلیمانی با تاکید بر اینکه مصدق پایبند قدرت نبود و اصرار به ماندگاری به هر قیمتی نداشت گفت او بازنده کم هزینه‌ای نیز نبود و تا آخر، پای منافع و حاکمیت ملی ایستاد. در ادامه، گزارش این نشست را می‌خوانید.

تاکید مصدق بر استقلال سیاسی و آزادی

هاشم آقاجری

استاد دانشگاه تربیت مدرس

وقتی کتاب مصطفی فاتح را ورق می‌زنید، می‌بینید که شرکت نفت، سود ناشی از مالیاتی که به دولت بریتانیا می‌داد، به مراتب بیش از حق‌الامتیازی بود که به ایران می‌داد، تخفیف‌هایی که در فروش نفت به دولت و نیروی دریایی انگلیس صورت می‌گرفت، تخفیف‌هایی بود که از جیب ملت ایران می‌رفت. در حالی که شرایط دنیا عوض شده بود و کشورهایی مانند عربستان، کویت و ونزوئلا منافع اقتصادی بیشتری از نفت‌شان می‌بردند. ما در همان شرایط استعماری گذشته دست و پا می‌زدیم. همانطور که می‌دانید نخستین قراردادهای نفتی که در آرامکو بسته شد، قراردادهای تقسیم منافع پنجاه- پنجاه میان شرکت و کشورهای نفت‌خیز بود. در حالی که شرایط بستن قراردادهای نفتی در حال تغییر بود، غارتی که در دوره رضاشاه به بهانه لغو قرارداد دارسی و عقد قرارداد ۱۹۳۳ اتفاق افتاد، تاسف‌برانگیز بود. رضاشاه به همراه وزیر خارجه‌اش محمدعلی فروغی، وزیر دارایی، سیدحسن تقی‌زاده و تیمورتاش قرارداد جدیدی را امضا کرد که آن قرارداد صرف‌نظر از آن چند شلینگی که بیشتر به عنوان حق‌الامتیاز به ایران پرداخت کرد، بسیار برای ایران زیانبار تمام شد. قرارداد ۱۹۳۳، قرارداد نفتی انگلیس را سی و اندی سال تمدید کرد، مضاف بر اینکه دولت ایران هیچ کنترلی بر عملیات نفتی شرکت نداشت و برخلاف قرارداد دارسی بعد از انقضای قرارداد تمام اموال شرکت به ایران تعلق نمی‌گرفت و ایران هیچ ادعایی نمی‌توانست در رابطه با آن داشته باشد. به هر حال این تنها بعد اقتصادی مساله است و اگر بعد سیاسی را به آن اضافه کنید، بعدی که استقلال سیاسی ایران را نابود و به تبع آن آزادی مردم ایران را پایمال می‌کرد، بعدی است که دکتر مصدق به ویژه بر آن تاکید داشت. دکتر مصدق و یارانش در نهضت ملی مشاهده کردند که بخشی از منافع اقتصادی و درآمدهای ایران در برابر این امتیازنامه نفتی از دست رفته است و بخش مهم‌تر این بود که شرکت نفت انگلیس عملا تبدیل به دولت در دولت شده بود، یعنی شرکت بدون اجازه دولت با خوانین بختیاری و شیخ خزعل قرارداد می‌بست و عملا نوعی فئودالیزم سیاسی و اقتصادی در ایران ایجاد کرده بود. در تهران و سایر شهرهای ایران کنسولگری‌های انگلیس آنچنان رجال ایرانی را آلوده کرده بودند که خطر بازتولید وضعیت قاجاری در ایران قرن بیستم جدی بود.

خائنان وطنی

از این رو نهضت ملی هم اهداف اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی را دنبال کرد. از جمله اینکه ملت ایران باید روی پای خودش بایستد و استقلال پیدا کند و دست سلطه خارجی را از مقدرات خودش قطع کند. این اخلاق مزدوری، وابستگی، خیانت، جاسوسی و تامین منافع فردی، خانوادگی و گروهی به قیمت از بین رفتن منافع ملی متاسفانه پدیده‌ای بود که در دوره قاجار با آن زیاد روبه‌رو بودیم و اما مجددا به فرم جدید آن برگشتیم. درست است که در کودتای ۲۸ مرداد و در تمام نابختیاری‌های تاریخی که داشتیم یک پای ماجرا، ایرانیان خائن بودند. اما این چیزی از گناه استعمارگران و امپریالیست‌ها کم نمی‌کند. برادران رشیدیان و تمام پول‌هایی که اشرف و سفارت امریکا توزیع می‌کرد؛ نماینده می‌خرید و در دستگاه‌های اداری بعضی کارمندان را به عنوان جاسوس اجیر می‌کرد، چماقداری چون شعبان بی‌مخ را در خدمت داشت و فاحشه می‌خرید. همه این اعمال از سوی دربار و با کمک برخی ایرانیان منفعت‌طلب انجام شد و شکی نیست که این افراد ایرانی بودند که در زمین رقیب به ضرر مملکت بازی می‌کردند اما در عین حال وابستگان و مزدورانی بودند که دست در دست استعمار داشتند. وقتی اسناد خانه سدان در تهران کشف شد، نشان داد که در واقع چگونه دوستانی که در گذشته همراه دکتر مصدق بودند، متاسفانه بعدا هر کدام به دلیل و انگیزه‌ای به دربار شاه و به سفارت انگلیس متصل و در خیانتی به عنوان کودتای ۲۸ مرداد با آنها شریک شدند. با این همه، نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق توانست نسلی را پرورش دهد که این نسل دوباره آرمان‌های انقلاب مشروطیت را در یک فاز بالاتر فراخواند. فراخواندن آرمان‌های مشروطیت در نهضت ملی با حضور جدی و گسترده‌تر مردم روبه‌رو شد و انتخابات و رفراندومی صورت گرفت، مطبوعات آزادی شکل گرفت و احزاب مختلفی تشکیل شد و در واقع یک نیروی تازه‌ای در ایران دمید و دولت ملی دکتر مصدق این اسطوره را در دو سال و چند ماه حکومت خودش باطل کرد که دولت‌ها یا باید مستقل باشند و دیکتاتور و اگر می‌خواهند ضداستعمار باشند باید دیکتاتوری کنند.

نظر صدیقی، دستاویزی برای مخالفان مصدق

کریم سلیمانی

استاد دانشگاه شهید بهشتی

بحث من راجع به همه پرسی مصدق برای انحلال مجلس هفدهم و نامه‌ای که شاه برای عزل مصدق و نصب زاهدی صادر کرد، است. در واقع، مساله این است که بسیاری از مورخان و حتی بعضی از دوستان و یاران مصدق معتقد هستند که یکی از مهلک‌ترین اشتباهات او، انحلال مجلس هفدهم بود و به ویژه به مصاحبه دکتر غلامحسین صدیقی با دکتر کاتوزیان استناد می‌کنند. در این مصاحبه دکتر صدیقی عنوان می‌کند که من در همان زمان مخالف انحلال مجلس بودم اما رای ما در آن موقع در اقلیت بود و برنده نشدیم. این نکته بسیار مهمی است؛ اگرچه صدیقی وزنه مهمی در تاریخ معاصر ما است و یکی از بهترین یاران مصدق به شمار می‌آمد، اما این موضوع دستاویزی شد برای مخالفان مصدق که انحلال مجلس را یک اشتباه بسیار جدی تلقی کنند. من قصد دارم به بررسی این نکته بپردازم که آیا مصدق از نظر حقوقی اجازه چنین اقدامی را داشت و اینکه آیا در چارچوب نظام‌های دموکراتیک این امر یک رفتار خلاف معمول است؟ و بعد قانونی یا غیرقانونی بودن عزل و نصبی که شاه انجام داد را بررسی کنم. گفته می‌شود اگر مصدق مجلس هفدهم را حذف نمی‌کرد، محمدرضاشاه نمی‌توانست در غیاب مجلس حکم عزل او را صادر کند. این مساله است و هدف من این است که این نظر را به چالش بکشم و به آن پاسخ دهم. مساله‌ای که یکی از چالشی‌ترین مسائل جنبش ملی شدن صنعت نفت است. در این بررسی نیز بیشترین تکیه من بر قانون اساسی است و هر کجا لازم باشد به لحاظ تاریخی به مطالعات دو حقوقدان دکتر عباس توفیق و دکتر ایرج پزشک‌زاد استناد می‌کنم.

اصول قانونی به نفع شاه

بیش از هر چیز، اصولی را که در متمم قانون اساسی مشروطیت به نفع شاه است می‌خوانم و بعد اصولی را که مسوولیت او را نقض می‌کند، با آن تطبیق می‌دهیم. اصل ۴۶ متمم می‌گوید: عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایونی پادشاه است. به واقع این مستدل‌ترین دستاویز حقوقی طرفداران نظریه سلطنت و حتی بیرون از حوزه آن است. آنها معتقدند بنا بر این اصل، عزل مصدق قانونی بود و نباید در برابر پادشاه می‌ایستاد. بعد نشان می‌دهد که در واقع عزل و نصب وزراء براساس فرمان همایونی، تشریفات نصب است و مسوولیتی را به شاه اعطا نمی‌کند، چرا که پیش از آن در سال ۱۳۹۳. م وقتی احمدشاه در پاریس بود و حکم عزلی را برای رییس‌الوزرا فرستاد، مجلس پنجم آن را نپذیرفت و به شاه پاسخ دادند که شاه حق عزل رییس‌الوزراء را ندارد. سپس گروهی از نمایندگان که مصدق نیز همراه آنها بود به رودهن رفتند و از رییس‌الوزراء دلجویی کردند و مجددا به وی رای اعتماد دادند و شاه نیز نخست‌وزیری مجدد او را پذیرفت. این یک سابقه قانونی است و بنا بر این اصل، شاه حق عزل ندارد. اصل ۸۰ متمم نیز می‌گوید: روسا و اعضای محاکم عدلیه به ترتیبی که قانون عدلیه معین می‌کند، منتفع و به موجب فرمان همایونی، منصوب می‌شوند. یعنی روسا و اعضای محاکم عدلی را شاه معین نمی‌کند و باز این تشریفات آخر و امضا است که بر عهده اوست. اصل ۴۹ متمم نیز به عنوان سومین و آخرین اصل می‌گوید: صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است، بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعیین یا توقیف کند. این به این معنی است که پادشاه حق انشای قانون را ندارد و فقط وقتی قوانین در مجلس تصویب شد او امضای تشریفاتی را پای آنها می‌زند، همین و بس! اگر غیر از این بود همچنان که اصل ۴۶ می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایونی است و اگر آنجا اجازه می‌داد که شاه مصدق را عزل کند، پس در اینجا نیز باید اجازه می‌داد که انشای قانون کند، در حالی که به هیچ عنوان سابقه نداشته و در اختیار او نیز نبوده است. این دو اصل با یکدیگر متناظر هستند.

مصدق؛ مسوولیت در برابر اختیار

اما اصول دیگری که در قانون اساسی وجود دارد و حدود اختیارات شاه را مشخص می‌کند. اصل ۴۵ متمم می‌گوید: کلیه فرامین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر رسیده باشد و مسوول صحت مدلول آن فرمان و دستخط وزیر است. قسمت اول این اصل دقیقا جنبه تشریفاتی دارد که پادشاه فرمان را امضا کرده اما تبعات فرمان که توام با مسوولیت پاسخگویی است بر عهده وزیر است. پس وقتی آن فرمان به امضای شاه رسید تا با امضای وزیر همراه نشود امکان اجرا پیدا نمی‌کند. بنابراین، در حوزه اجرا، مسوولیت وزیر مهم‌تر است. اصل ۴۴ نیز که حدود اختیارات پادشاه را مشخص‌تر می‌کند، می‌گوید: پادشاه از مسوولیت مبری است و وزرای دولت در هر گونه امور، مسوول مجلسین هستند. بسیاری از مورخین چه سلطنت‌طلبان و چه آنان که طرفدار جنبش ملی شدن صنعت نفت هستند بر این باورند که مگر ممکن است که پادشاه صاحب آن همه اختیار باشد اما از مسوولیت مبرا باشد. به اعتقاد من، اصل بعدی که تیر خلاص را به این موضوع می‌زند اصل ۶۴ متمم است که می‌گوید: وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده و از خود سلب مسوولیت کنند. به عبارت دیگر، آنان باید تابع قانون باشند، نه احکام و دستورات پادشاه. این همان اصلی است که مرحوم مصدق در دادگاه نظامی به آن استناد می‌کند. دکتر مصدق نیز می‌گوید من اگر می‌پذیرفتم که نامه عزل من، بجا و قانونی است و در خانه می‌نشستم مجلس مرا مواخذه و محاکمه می‌کرد. این مواخذه و محاکمه دقیقا همان چیزی است که در اصل ۶۵ متمم آمده است. این اصل می‌گوید: مجلس شورای ملی یا سنا می‌تواند وزرا را تحت مواخذه و محاکمه درآورد. پس این دستگاه اجرایی است که مسوول است و اوست که در برابر این مسوولیت، محاکمه نیز می‌شود و قانون در همه جا گفته که شاه از مسوولیت مبرا است. بیشتر از این مواد قانونی در این خصوص وجود ندارد و همین اصول تکلیف را روشن کرده است.

پروسه از پیش تعیین شده کودتا

به لحاظ تاریخی، پس از حادثه ۹ اسفند که یک برنامه از پیش تعیین شده بود و قرار بود به طور خودجوش مصدق را از بین ببرند، جو بسیار ناآرامی در کشور به وجود آمد و عده‌ای از نمایندگان و ریش سفیدها پیشنهاد دادند هیاتی تعیین شود تا اختیارات شاه و دولت را طبق قانون مشخص کند. از اعضای این هیات که ۸ نفر بودند ۳ نفر از طرفداران جبهه ملی و ۵ نفر از طرفداران دربار بودند. یعنی اکثریت با آنها بود اما جو جامعه به سود مصدق چنان متشنج بود که به خانه او حمله می‌کنند و با لباس خانگی از پشت‌بام خانه فرار می‌کند و به مجلس می‌رود. این صحنه بسیار بدی بود و مصدق آنجا اعلام می‌کند که اگر ظرف ۴۸ ساعت کسی را به جای من معرفی نکنید، استعفا خواهم داد و... کشور در آستانه یک بحران بسیار جدی قرار داشت. طرف مقابل نیز در چنین مواقعی، مساله را جدی می‌گرفت و کوتاه می‌آمد. این ۸ نفر بعد از مدتی مطالعه، گزارشی تهیه می‌کنند که به گزارش هیات ۸ نفره معروف می‌شود و من خلاصه‌ای از آن را در اینجا می‌خوانم؛ نظر به اینکه موافق با اصل ۳۵ متمم قانون اساسی، سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده است -این دقیقا یک اصل اروپایی و سکولار است، یعنی سلطنت از طرف خداوند به شاه واگذار نشده بلکه از طرف ملت به پادشاه داده شده است. به عبارت دیگر، منشا قدرت بعد از مشروطه، تبار پادشاهان نیست بلکه خود مردم هستند و آنها به عنوان یگانه منبع قدرت شناخته می‌شوند- و طبق اصل ۳۴ متمم، شخص پادشاه از هر گونه مسوولیتی مبرا است و از طرفی، طبق همین اصل و اصل ۴۵ متمم، اداره امور مملکتی به عهده وزرا و هیات دولت است -واضح‌تر از این نمی‌توان گفت، در جمله قبل شاه از مسوولیت مبرا می‌شود و در جمله بعدی مسوولیت بر عهده وزرا و هیات دولت است- بدیهی است که اداره و مسوولیت امور مردم اعم از کشور و لشکری، از شوون مقام شامخ سلطنت نبوده و حقوق هیات دولت و وزیران است که در اداره امور وزارتخانه‌های مربوط به نام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونیه می‌کنند... این گزارش هم به امضای شاه و هم به امضای مصدق می‌رسد اما در نهایت، عده‌ای که به دنبال کودتا بودند به هر قیمتی باید مصدق را می‌زدند. دوم و سوم خرداد این گزارش به صحن مجلس می‌رود و طرفداران کودتا جنجال می‌کنند. اگر این تفسیر حقوقی از قانون اساسی به تصویب مجلس می‌رسید، نقطه عطفی در زندگی مدنی ما ایرانی‌ها در تاریخ معاصر به وجود می‌آمد و دعوای نخست‌وزیر و شاه حل می‌شد.

مصدق برای بر سر قدرت ماندن اصراری نداشت

در راستای خراب کردن بازی، با ممانعت از تصویب این تفسیر حقوقی و ربودن و قتل سرتیپ افشار طوس در اردیبهشت ماه که مظفر بقایی آن را کارگردانی کرد، طرح کودتای آژاکس در واشنگتن و بعدا در لندن به تصویب رسیده و نهایتا در ۳۱ تیر یعنی ۳۷ روز قبل از کودتا به امضای آیزنهاور و چرچیل نیز می‌رسد. یعنی ماه‌ها قبل از کودتا همزمان یک پروسه براندازی بسیار دقیق، کلید می‌خورد. قبل از اینکه به رفراندوم و زمینه‌های حقوقی یا غیرحقوقی آن بپردازم به بررسی دو نامه می‌پردازم. این دو نامه در ۲۲ مردادماه نوشته شده که ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری با یک زره‌پوش و دو کامیون سرباز نیمه‌شب به در خانه مصدق می‌آید تا آنها را به او بدهد، در حالی که حکومت نظامی نیز است. این دو نامه خیلی مخدوش است و تاریخ عزل و نصب‌ها و قلمی که با آن نوشته شده متفاوت است. برای عزل مصدق اول شاه امضا و مهر زده و بعد نامه نوشته شده همان گونه که مصدق نیز در دادگاه می‌گوید که کلمات را بزرگ و با فاصله نوشته‌اند تا به امضای شاه برسد. برعکس، دو سه سطر آخر نامه نصب زاهدی را از ترس اینکه مبادا به امضای شاه نرسد چسبیده به هم نوشته‌اند. در حالی که معمولا به این شکل بوده که اول نامه‌ها و قوانین با نظمی خاص نوشته می‌شده و شاه پای آن را امضا می‌زده است. از نظر تاریخی این را در سخنان کرومیت روزولت و ویلبر می‌بینیم؛ ثریا همسر شاه نیز گفته است که وقتی رزولت در جلسه‌ای، تردید شاه را می‌بیند به‌شدت با او برخورد می‌کند و شاه را به نوشتن این دو نامه وادار می‌کند. یک ماه پیش از این نیز اشرف خواهر شاه از پاریس به ایران می‌آید و پیامی مبنی بر کودتا از طرف وزیر امور خارجه بریتانیا و امریکا برای شاه می‌آورد. در یک ماتریس تاریخی کاملا مشخص است که این نه یک عزل ساده بلکه یک براندازی بوده است. همان گونه که مصدق در دادگاه گفت، چه معنی دارد پادشاه نامه‌ای را صادر می‌کند اما زمانی که به من می‌رسد خود او به بغداد فرار کرده است. او می‌گوید من حتی در روز ۲۵ مرداد با اعضای کابینه صحبت کردم و خواستم با بغداد تماس بگیرند و از او بپرسند که آیا این نامه خود شما است؟ اگر در روز روشن این نامه به من داده می‌شد، یک پیام به مردم می‌دادم و مثل ۲۶ تیر ۱۳۳۱ کنار می‌رفتم. این عادت مصدق بود که برای بر سر قدرت ماندن اصراری نداشت اما وقتی نیمه شب و با نیروی نظامی می‌آید معلوم است که این نامه مساله دارد.

انحلال مجلس، اقدامی قانونی یا غیرقانونی؟

معمول دربار این بود که وزیر دربار یا جانشین آن، نامه‌ها را به نخست وزیر می‌رساند. ۴ بعدازظهر همان شبی که نامه‌ها را به مصدق می‌دهند کفیل وزارت دربار با مصدق ملاقات می‌کند. چرا این نامه‌ها را که سه روز پیش نوشته شده بوده او به مصدق نمی‌دهد که وظیفه‌اش نیز به حساب می‌آمده است. نه تنها حامل نامه‌ای نبود بلکه خود مصدق می‌گوید که او حتی اشاره‌ای هم به مساله‌ای به این مهمی نکرد. وقتی این حوادث را کنار یکدیگر می‌گذارید جای تعجب دارد که برخی به دنبال قانونی بودن این عزل می‌گردند که به آن استناد کنند. اما در ارتباط با انحلال مجلس هفدهم که آیا مشی قانونی داشته یا خیر، می‌دانیم که اصل ۴۸ قانون اساسی مشروطه اجازه می‌داده که دولت، مجلس را منحل کند. در صورتی که مشکل یا چالشی میان مجلس سنا و شورای ملی پیش می‌آمد و مجلس شورای ملی تمکین نمی‌کرد، مجلس سنا و دولت هر یک جداگانه اجازه داشتند که مجلس شورا را منحل کنند. اصل ۴۷ متمم می‌گوید، مادامی که مجلس سنا تشکیل نشده، مجلس شورای ملی می‌تواند به کار قانونگذاری خود ادامه دهد. پس در دوره مصدق، بنا بر قسمت اول اصل، نبود دولت سنا حقی را از دولت ضایع نمی‌کند؛ به این معنا که اگر مجلس سنا منحل شد، دولت بتواند مجلس شورای ملی را منحل کند. اما می‌دانیم که در آبان سال ۱۳۲۷ وقتی که شاه حمله می‌شود و قصد ترور او را می‌کنند، انتخاباتی در شرایط حکومت نظامی برگزار می‌شود و مجلس موسسان را با هدف دستکاری همین اصل تاسیس می‌کنند. این اصل برداشته می‌شود و اصل ۴۸ جدید به جای آن می‌آید که در آن، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌توانند هر یک از مجلس‌های شورای ملی و سنا را جداگانه یا هر دو مجلس را همزمان منحل کنند. کسانی که به مصدق ایراد می‌گیرند ابدا به این نکته توجه نمی‌کنند که محمدرضا پهلوی می‌تواند در شرایط اضطراری قانون را جابه‌جا کند؛ همان‌طور که در ۶ بهمن ۴۲ نیز اصلاحات ارضی را به رفراندوم می‌گذارد. ما کار تاریخی انجام می‌دهیم و می‌دانیم که در این موارد ایرادی نیست. بعد از تاسیس مجلس موسسان، مصدق و نیروهای جبهه ملی موافق نبوده و همواره اعتراض می‌کردند. حتی در ۲۳ خرداد ۱۳۲۹ در مجلس شانزدهم، مصدق طرحی را به مجلس می‌دهد که اصل ۴۸ جدید لغو شود و اصل قدیمی برگردد و در این طرح از غیرقانونی بودن مجلس موسسان صحبت می‌کند. گرچه به نتیجه نمی‌رسد اما این اعتراض همواره وجود داشت.

به لحاظ منطق حقوق بین‌الملل مصدق به خطا نرفت

مصدق در وضعیتی قرار می‌گیرد که به‌شدت به یک بن‌بست می‌رسد، او پایبند قدرت نبود و اصرار به ماندگاری به هر قیمتی نداشت اما بازنده کم هزینه هم نبود، کسی بود که تا آخر پای منافع ملی و حاکمیت ملی می‌ایستاد. پیش‌تر اشاره کردم که توطئه ۹ اسفند، قتل افشار طوس و ممانعت از تصویب گزارش هیات هشت نفره و همچنین انتخاب حسین مکی برای عضویت در هیات نظارت بر انتشار اسکناس در راستای پروژه کودتا بود. ما می‌دانیم که مصدق پولی برای اداره کشور نداشت، نه نفت را می‌خریدند و نه گاز را و او مجبور بود برای اینکه مملکت ساقط نشود اسکناس بدون پشتوانه چاپ کند. روزی که مجلس اعلام کرد قصد استیضاح دولت را دارد و همزمان مکی نیز به عنوان نماینده مجلس در این هیات رای آورد، مصدق به‌شدت احساس خطر کرد. اگر حسین مکی به راز دولت که خیلی محرمانه بود پی می‌برد و اعلام می‌کرد که اسکناس بدون پشتوانه منتشر می‌کند، مملکت به لحاظ اقتصادی فرو می‌ریخت و زمینه اجتماعی نیز کاملا برای استیضاح و حذف کم هزینه مصدق آماده می‌شد. مصدق با دیدن این دو اتفاق، زیر بازی زد و عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری خود را فراخواند و خواست برنامه‌ای برای رفراندوم و همه پرسی آماده کنند. وقتی که یک نظام به انسداد سیاسی می‌رسد آیا این غیرمعقول است که برای باز کردن گره‌ها مجددا به خود مردم مراجعه کند؟ در این شرایط دو راه وجود دارد؛ یا باید از درفش و زور استفاده کرد یا بدون دردسر و هر گونه چالش به مردم رجوع کرد. واقعا اگر طرفداران ابقای مجلس می‌دانستند در اکثریت هستند رای مردم را نمی‌پذیرفتند؟ البته که می‌پذیرفتند و این در نظام‌های دموکراتیک و در همین قرن بیستم در فرانسه، انگلیس ایتالیا سابقه دارد. در دوره ژنرال دوگل در ۱۹۶۲ هم مجلس را منحل می‌کند، هم یک رفراندوم برگزار می‌کنند و او مجددا به ریاست جمهوری برگزیده می‌شود و هم یک مجلس موافق با رییس‌جمهور روی کار می‌آید و گرفتاری نیز به وجود نمی‌آید. در عالم سیاست، بن بست پیش می‌آید و باید آن را به نحوی حل کرد. مگر نه اینکه پدران ما در دوره مشروطه وقتی می‌خواستند نظام سنتی و کهنی که بر اراده پادشاه بود را تغییر دهند و آن را بر اراده ملت استوار کنند به اراده مردم رجوع کردند، آنجا نیز توپ و تانک به میان نیامد. پس به لحاظ منطق حقوق بین‌الملل، مصدق به خطا نرفت و بنا بر اعتقاد خود او که به قانون اساسی مشروطه مومن بود، اصل ۴۸ قدیم قانون این اجازه را به مصدق می‌داد.